سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 19

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

صَلِّى اللّهُمَّ عَلَى التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ كَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَى النّورِ، فى طَخْياءِ الدَّيْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّى الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَرى وَ بابُكَ الَّذى مِنْهُ يُؤْتى الَّذى يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ هُوَ الَّذي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَميد) [1]

گرچه بعضی از آقایان شب‌های گذشته تشریف فرما نبودند و از سوابق مطلبی که ما شروع کرده‌ایم ناآگاه هستند ولی ما رشته مطلب را نمی‌توانیم قطع کنیم. باید ادامه بدهیم تا به هدف خودمان که حضرت بقیه الله ارواحناه فداه می‌باشد برسیم ولی به حکم تناسب زمان و موضوع بحث، طوری مبحث را شروع می‌کنیم که با این شب و روز هم تطبیق کند یعنی با امیرالمومنین علی7 هم وفق بدهد و در این چند روز و چند شب یعنی سه شب احیا در این‌جا و سه روز هم در مسجد حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای «نابغ آیتی» آنچه را که راجع به امیرالمومنین سلام الله علیه مقتضی است گفته شود به عرضتان خواهد رسید.

رشته مطلب را ادامه بدهیم.

یکی از اسم‌های خدای متعال اسم «ولی» است این آیه را به همین مناسبت خواندم.

(وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَميدُ) [2] (الله وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا) [3] (إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُه) [4] . اسم «الولی» یکی از اسماء خدا است و خداوند متعال به موجب هر اسمی و به مقتضای هر صفتی، یک نوع آثار کمالی از حضرتش در عالم وجود ظاهر می‌شود. مثلا به مقتضای اسم «علیم» به علما و دانشمندان تعلیم علم می‌کند افاضه علم می‌کند. به مقتضای اسم مبارک «الغنی» به مردم پول می‌دهد غنا و ثروت می‌دهد. به مقتضای اسم مبارک «السلطان» که یا سلطان یکی از اسم‌های خدا است افاضه سلطنت به سلاطین می‌کند.

عارف مرآت آگاهی حق پادشاه مظهر شاهی حق

همین‌طور تا آخر اسم‌ها برو، به مقتضای اسم «القوی» نیرو و قوت جسمانی و نیرو و قوت روحانی به مردم عطا می‌کند یکی را در جسم زورمند می‌کند، یکی را در روح زورمند می‌کند. به مقتضای هر اسمی یک اثری از خدای متعال در عالم وجود ظاهر می‌شود. یکی از اسم‌های خدا «ولی» است. به مقتضای اسم مبارک الولی در ممکنات تصرف می‌کند و آن‌ها را زیر و رو می‌کند. تمام ممکنات از دره بیضا تا به ذره هوا، و به قول فلاسفه از عقل تا به هیولا دائما خدای متعال در این‌ها تصرف می‌کند. از نقص به کمال می‌برد، از کمال به نقص می‌آورد، نادار را دارا می‌کند، دارا را نادار می‌کند، دانا را نادان می‌کند، در سن پیرمردی و پیرزنی، نوع داناها نادان می‌شوند (لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) [5]

بنده در سن جوانی آن‌چنان که افتد و دانی

یک قطعه شعر، ده شعر یک قطعه می‌خواندم با دو نوبت که می‌خواندم حفظ می‌کردم و به زودی هم از حافظه‌ام زوال پیدا نمی‌کرد. حالا پیر شده‌ایم و زمین‌گیر شده‌ایم و (وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْه) [6] ای «ننجسه» التفات فرمودید یا نه! حالا اسم بچه‌های خواهرها و برادرهایم را فراموش می‌کنم. ده مرتبه می‌گویند باز مرتبه یازدهم فراموش می‌کنم. (لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) [7] دانا را نادان می‌کند، نادان را دانا می‌کند، فقیر را غنی می‌کند، غنی را فقیر می‌کند، قوی زورمندی که یک دیس را یک باقلا پلو را بوقلمون را به چهار پنج لقمه تمام می‌کند آن‌چنان ضعیفش می‌کند که اگر یک لقمه بیشتر اگر بخورد مبتلا به درد و دل می‌شود ضعیفش می‌کند و همین‌طور و همین‌طور.

این به مقتضای ولایت خدا بر ممکنات است، زنده ها را می میراند، مرده‌ها را زنده می‌کند.

(قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير) [8] اسم «قدیر» صریح آیات قرآن است عزیز را ذلیل می‌کند، ذلیل را عزیز می‌کند، پست را بالا می‌آورد، بالا را پایین می‌برد، این به مقتضای ولایت او است.

یک کلمه‌ای برای دانشمندان گوشه و کنار مجلس اشاره کنم و رد شوم.

خدا دو اسم دارد:

اسم «جمال» دارد و اسم «جلال» دارد. به اسم جمالش عطا می‌کند و می‌دهد. به اسم جلالش می‌گیرد. «یا محسن یا مجمل یا منعم یا رازق یا خالق یا غنی یا معطی» این‌ها اسم‌های جمال خدا است به اسم جمالش فیض‌های متنوع را به ممکنات می‌دهد. از عقل تا به هیولا. زنده می‌کند، دارا

می‌کند دانا می‌کند پول‌دار می‌کند، توانا می‌کند، با هیمنت می‌کند، با عزت می‌کند، بزرگ می‌کند، این‌ها به اسم جمالش است.

و به اسم جلالش می‌گیرد. خدا هم غالب است و هم باسط، بسط کننده است سفره را پهن می‌کند نعمت به تمام ممکنات می‌دهد. غالب است نعمت‌ها را می‌گیرد. یک مرتبه قوم عاد و ثمود را از بین می‌برد هلاک می‌کند. فرعون و فرعونیان را غرق می‌کند. اممی را بالا می‌برد به سلطنت می‌رساند یک مرتیه پایینشان می‌آورد. اممی را که هیچ عزت ندارند عزیزشان می‌کند یک مرتبه ذلیلشان می‌کند. به اسم جمال و جلالش دائما ممکنات را می‌چرخاند، مخصوصا این عالم ماده، مخصوصا انسان را، به قدری که انسان را زیر و رو می‌کند و تغییر و تبدیل می‌دهد اشیاء دیگر را آن اندازه زیر و رو نمی‌کند. هم در بدنش و هم در روحش، و آن حدیث قدس که « مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِن » [9] اشاره به این است.

هر آن، هر آن خدای متعال با جمالش می‌دهد و با جلالش می‌گیرد همه کمالات، نسبت به همه موجودات، خاصه موجودات این نشئه.

از این ره هر دم آید کاروانی

صد سال پیش در بیرجند احدی از شما نبوده است، یک عده دیگری بودند، همین شب نوزدهم جمع می‌شدند در پای منبرهایی که در آن تاریخ داشتند قرآن به سر می‌کردند و موعظه می‌شنیدند مثلا، یک مرتبه آن‌ها را برد. این عده را آورد. معطل نشوید صد سال دیگر شماها را می‌برد یک عده دیگری می‌آورد. هر آن شما را می‌برد و می‌آورد. هر آن سلول‌های بدنتان می‌رود و یک دسته سلول تازه می‌آید. هر آن تمام ذرات وجود شما می‌رود جایش می‌آید و چون به سرعت است ما باقی می‌پنداریم.

مثال بزنم این نور چراغ، این نوری که از این لامپ متلالا و متشاشا است. شما خیال می‌کنید یک نور است همین‌طور روشنایی می‌دهد. اشتباه نکنید هر آن یک نور از کارخانه می‌آید. آمدنش همان و رفتنش همان. یک نور دیگر دنبالش، یک نور دیگر دنبالش، آن‌قدر به سرعت این نورها پیاپی می‌آیند که ما تصور می‌کنیم یک نور ثابت است و حال آن‌که یک نور نیست. از آن موقعی که من منبر آمده‌ام تا الان که ده دقیقه می‌شود یا کمتر یا زیاد یا مساوی، العهده علی الراوی، شاید پنج هزار نور پیاپی از این لامپ آمده است. آمده و رفته است، آمدنش همان و رفتنش همان. شما هم

همین‌طوری هستید همه شمایی که نشسته‌اید تمام این در و دیوار، تمام ذرات این عالم، هر آن افاضه هستی به او می‌شود افاضه هستی که شد آمدن آن هستی و رفتنش و آمدن یک هستی دیگری.

از این ره هر دم آید کاروانی در این تن هر زمان پوید روانی

در این گلشن بجوشد از دل سنگ ز هر سر چشمه ای آب روانی

در این گلشن (گلشن دنیا)

هو الباقی انا الفانی برارد ز هر سو هر نفس تسبیح خوانی

ثنای حضرت حق را به هر شاخ بود هر برگ خود رطب اللسانی

تمام این اشیا در هر آن به زبان وجودشان می‌گویند: «هو الباقی انا الفانی، هو الباقی انا الفانی»، خدا باقی است و ما فانی هستیم. در بهار، گلستان می‌گوید: هو الباقی انا الفانی. دو ماه بعد نمایان می‌شود سه ماه بعد برگ‌ها رفته است خرمی از باغ رخت بر بسته است میوه‌ها از بین رفته است. باد بیشه شده است. این‌که جای بلبل و گل بود این بیشه شغالات شده است. زمین زنده می‌گوید: هو الباقی انا الفانی. گیاه زنده سبز می‌گوید هو الباقی انا الفانی، حیوانات به زبان تکوین می‌گویند هو الباقی انا الفانی، شما هم همین را می‌گویید و لو به این زبان نگویید به زبان وجودتان می‌گویید. هر آن این ولایت حق زیر و رو می‌شود، این حالا بس است بیشتر از این مقتضی نیست.

این ولایت در عالم وجود «مَظهر» و «مُظهر» می‌خواهد. ولایت خدا کلی است یعنی به تمام ممکنات است. یعنی خداوند آسمان‌ها را تغییر می‌دهد. زمین را تغییر می‌دهد، نباتات را، جمادات را، حیوانات را، انسان را، جوهر و عرض این عالم را، زیر و رو می‌کند. این «ولایت کلیه الهیه» است. این ولایت کلیه در این عالم مظهر و آینه لازم دارد. باید ما بدانیم خدا ولایت دارد.

یک مثال بزنم، آقا کاسب است بنکدار است یا مغازه‌دار است. این جنس‌های مختلف دارد جنس‌های مختلف همه را که نمی‌شود در مغازه بیاورد، یک انباری دارد. تو انبارش چندین خروار برنج است، چقدر نخود است، چقدر لوبیا و عدس است، چقدر شکر و قند است، چقدر چایی و دارچین است مثلا، همه را که نمی‌توانند در مغازه بیاورند تو مغازه از هر کدام به عنوان نمونه، یک نمونه‌ای را می‌آورد. به اصطلاح کسبه یک مسطوره‌ای می‌آورد «مسطوره» را نشان می‌دهد. می‌گوید: ما این جنس را در انبار داریم یک مشت برنج را ریخته آنجا توی ظرف، یک مقدار برنج، تو انبارش صد خروار ممکن برنج باشد اما پنج منش را می‌آورد تو مغازه برای مسطوره و نمونه، ممکن تو انبارش دو خروار قند داشته باشد اما تو مغازه‌اش دو من قند می‌آورد می‌گوید: ما

این قند را داریم قند اسد آباد کارخانه اسد آباد یا قند فریمان یا قند فرض بفرمایید که فلان کارخانه دیگر.

خدا در مخازن غیبش کمالات بی‌اندازه دارد. ولی در این مغازه دنیا که کوچک است آن کمالات بی‌اندازه را نمی‌تواند بیاورد، یعنی گنجایش ندارد. دریا را در یک کوزه نمی‌توان گنجاند. اقیانوس را در یک حوض نمی‌توان گنجاند. برای نمونه یک مقداری می‌آورد توجه فرمودید! حالا آن ولایت کلیه الهیه در این عالم نمونه می‌خواهد. این دنیا مغازه خدا است.

در این مغازه سوی شهر از باغ، شاهی آورند　　　باغ و بستان را کجا آن‌جا برند

خاصه باغی که فلک یک برگ اوست

این دنیا گنجایش ندارد که ولایت کلیه الهیه در این دنیا گنجانده بشود. یک نمونه‌ای می‌آورد. نمونه ولایت کلیه را در وجود انبیاء و در وجود اوصیاء انبیاء قرار می‌دهد. لذا انبیاء باید دارای جنبه ولایت باشند. یعنی چه؟ یعنی باید آن قدرت تصرفی را، خوب گوش بدهید داریم به مطلب نزدیک می‌شویم، یعنی آن قدرت تصرفی را که خدا در ممکنات دارد، باید در انبیاء هم یک نمونه‌ای از آن قدرت الهی وجود داشته باشد، پیغمبری که نتواند جو را از گندم جدا کند، پیغمبری که به قدر پشه‌ای اثر وجودی خارجی تصرفی نداشته باشد، او پیغمبر نیست. پیغمبر آینه تمام نمای خدا است.

باز یک مثال بزنم. چون بچه‌ها در مجلس هستند من هی مطلب را پایین می‌آورم که بچه‌ها خوب بفهمند. آینه‌ها مختلف است. آقایان، آن آقای فکلی یک‌دانه آینه کوچولوی جیبی دارد، التفات فرمودید! مامانی، گذاشته این‌جایش که هر دقیقه در بیاورد تا این زلفش را که اتریشی است صاف کند. آن آینه کوچک است. آن آینه فقط زلف این آقازاده را و پیشانی نورانیش را می‌نمایاند. اما دیگر سینه‌اش را و شکمش را نمی‌نمایاند.

یک آینه دیگری است که ما برای گرفتن ریشمان و محاسنمان و شانه کردنمان مثلا فرض کنید و این پیراهنمان را درست کنیم در آینه بزگ‌تر است سر و گردن را ببیند. یک آینه بزرگ‌تر است گذاشتیم در تاقچه‌خانه که کراوات را آقا درست کند و فکلش را درست کند، ما هم قبای خود را درست کنیم. یک آینه کمری است که شب‌های اول عروسی همراه عروس می‌کنند تا کمر را می‌نمایاند. یک آینه قد نما است که می‌گذارند در اتاق وقتی آدم وارد می‌شود از این فرق سرش تا نوک پایش در آن نمودار است. این شد!

تمام این عالم، آینه خدا است. همه آیات الهیه است. بعضی آینه‌ها کوچولو کوچولو است. علما، یک آینه کوچولو هستند، فقط یک سر سوزن علم خدا را می‌نمایانند. زورمندان که بازوهایشان پیچ خورده مثل آهن شده است سینه‌هایشان جلو آمده است، این‌ها آینه قدرت و نیرو خدای هستند اما به قدر یک سر سوزنی می‌نمایانند آن هم فقط قدرت را می‌نمایانند، پولدارها، فئودال‌ها، آینه غنا و ثروت خدا هستند اما به قدر یک سر سوزن هستند، این‌ها آینه‌های کوچولو کوچولو است. اولیاءالله آینه بزرگت هستند انبیاء آینه بزرگتر هستند.

آن وقت آینه‌ای که از تمام آینه‌ها بزرگتر است و آینه قد نما است و تمام صفات و سمات و اسماء جمال و جلال حق متعال را می‌نمایاند، وجود مسعود اعلی حضرت عقل کل، خاتم رسل احمد محمود ابوالقاسم محمد9، آیت‌اللهالعظمی یعنی آینه بزرگ خدا او است. کمالات خدا را می‌نمایاند، علم خدا را به علمش که هفت هشت شب صحبت کردم باید قدرت خدا و ولایت خدا را هم بنمایاند، باید بتواند در ممکنات از زیر و بالا تصرف کند، هم ماه را باید بتواند دو نیم کند.

ان‌شاءالله بحث این‌ها را در بعد از شب‌های احیا، من این‌جا مفصل خواهم کرد راجع به امام زمان7 و این معجزات و آیات و بینات را همه را خواهم گفت.

باید بتواند در بالا و پایین تصرف کند. ماه را بتواند شق کند. درخت را هم بتواند جلو بیاورد، کوه را هم بتواند شق کند. التفات فرمودید! اگر نتواند، اگر قدرت تصرف بر اشیاء نداشته باشد این مظهر ولایت خدا نیست و باید خدا در ولایتش هم مظهر در این عالم داشته باشد، آن هم ولایت کلی در آینه قد نما و سرتا پا نما، که عبارت است از خاتم الانبیا9 است. این باید باشد پس هم علم الهی و هم قدرت الهی باید در این پیغمبر باشد.

خوب! چون ولایت اسم مشترک است، مانند رسالت نیست دانشمندان مجلس در این جمله خیلی دقت کنند، چون ولایت اسم مشترک است یعنی هم ولی بر خدا اطلاق می شود، (وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَميد) [10] هم بر پیغمبر و هم بر وصی پیغمبر، (إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا ا) [11] الی آخر الآیه. چون ولایت بین خدا و خلق اسم مشترک است، بایستی ولایت دوام داشته باشد، انقطاع نداشته باشد. رسالت اسم مختص است مال این طرف است مال آن طرف نیست. خدا رسول نیست اسم رسالت بر خدا اطلاق نمی‌شود ابلاغ بر بشر می‌شود چون اسم این طرف است فانی است لذا رسالت ختم می‌شود رسالت درش بسته می‌شود به پیغمبر ما رسالت ختم شد.

نبوت بر او ختم و مهرش گواه　　　که بر خط آخر رود مهر شاه

اما ولایت اسم مشترک است اسم خدا و خلق هر دو است. به این‌که اسم خدا است دوام باید پیدا کند. لذا بعد از رفتن پیغمبر باید ولی باشد. باید یک نفری که قدرت نمایی او نمونه ولایت و قدرت نمایی خدا است باشد. بعد از این پیغمبر کیست؟ از مسلمان‌های جهان می‌پرسیم، از 650 میلیون مسلمان می‌پرسیم، آهای مسلمان‌ها، برادران ما، برادران حنفی، برادران شافعی، برادران مالکی، برادران حنبلی،

خدا به حق محمد و آل محمد: همه برادران مسلمان ما را از جمیع خطرات و خطئات حفظ بفرماید.

خدا به حق پیغمبر: روز به روز مسلمانان جهان را عزیز تر و بزرگتر بفرماید.

همه با هم برادر هستیم.

ما پنج برادری هستیم و از یک پشت هستیم

از پشت پیغمبر اسلام هستیم، ما پنج برادر هستیم جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی، و از یک پشت هستیم پشت پیغمبر9،

در پنجه روزگار پنج انگشتیم

مثل پنج تا انگشت از یک دست هستیم،

چون فرد شویم در نظرها ؟؟؟31:20

چون فرد شویم تکی خودمان باشیم. هریک از این پنج مذهب اسلام در دنیا درخشنده است تابنده است متلالا است 31:30 ؟؟؟ بزرگ است. هر یک‌دانه مسلمان ما، قیمت معنویتش بیشتر از تمام یهودی‌ها و نصرانی‌های دنیا است.

چون فرد شویم در نظرها ؟؟؟ چون جمع شویم بر دهن ها مشتیم

التفات فرمودید یا نه! ما این‌طوری هستیم ؟؟؟31:50 حالا برادران حنفی، برادران شافعی، برادران مالکی و حنبلی،

خدا به حق پیامبر9 همه شما را از شر کفار حفظ بفرماید.

از شما می‌پرسم این ولایت کلیه‌ای که خداوند متعال به نبی خاتم عطا کرده است که به آن ولایت تصرف در اشیا می‌کرد، پیغمبر9 ما چهار هزار و چهار صد و چند معجزه داشته است که این‌ها را هم علمای شیعه و هم علمای سنت در کتاب‌هایشان نوشته‌اند. چهار هزار و چهار صد و چند معجزه داشته است. از سر انگشتانش یک دریا آب جاری می‌کرد. چهار هزار نفر، پنج هزار نفر، خودشان

و اسب‌هایشان آب می‌خوردند از یک چشمه کوچکی که پیامبر انگشتانش را آن‌جا گذاشته است. این چه انگشتی است؟ خدا می‌داند. خدایی که از یک تنور، آب را آن قدر جوشاند در موقع نوح پیغمبر7 که روی زمین را گرفت، خدا قدرت دارد از سر انگشت پیغمبر9 هم آن قدر آب بیرون بیاورد که چهار هزار نفر یا بیشتر، دوازده هزار نفر با اسب‌هایشان آب بخورند. درست توجه کردید! پیغمبر9 کوه را می‌گفت دو نیم بشو، می‌شد.

حالا من معجزات پیغمبر9 را نمی‌خواهم بگویم ان‌شاءالله در موقعی‌که راجع به امام زمان7 صحبت کنم بحث‌های علمی زیاد دارد.

این اثر ولایت کلیه پیغمبر9 است. این پیغمبر9 رفت. خدا آینه ولایتش در کجا گذاشته است؟ چه کسی بعد از پیغمبر9 این قدرت‌ها را داشت که در اشیاء تصرف بکند؟ چه کسی؟ به ما نشان بدهید؟

این کتاب‌های تاریخ، این کتاب‌های احادیث، حدیث‌ها، چه مال شیعه چه مال سنی، ما شیعه و سنی نداریم، در این موضوع همه برادر هم هستیم، شما به کتاب‌های خودتان و کتاب‌های شیعه، یعنی به کتب مسلمان‌ها مراجعه کنید، به تواریخ که در این‌باره قلم فرسایی کرده‌اند مراجعه کنید. بعد از پیغمبر9 آن قدرت ولایتی، آن مظهریت (الولی الحمید) [12] از کدام‌یک از اصحاب پیغمبر9 بروز کرد؟ از هرکه بروز کرده ما دنبال همان هستیم. هیچ تعصب هم نداریم. هیچ دشمنی با احدی نداریم. قوم و خویشی با هیچ‌کس هم نداریم. نه با علی بن ابیطالب7 قوم و خویش هستیم و نه با جناب صدیق و فاروق پدر کشته هستیم. نخیر، ما با انصاف، ما با حق و حقیقت، برادر هستیم. ما طالب حق و حقیقت هستیم. هرجا دیدیم دنبالش می‌رویم. هرجا شما نشان دادی به حسب تواریخ و روایات که این قدرت ولایتی پیغمبر9 در آن‌جا بوده است ما خاک پای او را بر می‌داریم طوطیای چشم می‌کنیم.

من نشان می‌دهم، من یکی را نشان می‌دهم، شما دومیش را نشان بدهید تا دنبال دومیش بروم. ما می‌گوییم بعد از پیغمبر9، مولای ما، ارباب ما، ما یک اربابی داریم مثل کوه می‌ماند، تکیه به او داده‌ایم، ترس از هیچی نداریم. تکیه به او داده‌ایم، جای‌مان هم در طاق بهشت است، تکیه به او داده‌ایم، از هیچ کس هم توقع نداریم. ارباب ما، آقای ما، مولای ما علی0، دارای قدرت ولایتی پیغمبر9 است.

به حکم تواریخ، به حکم روایاتی که نقل شده است، زیاده بر حد تظافر به حد تواتر، موقعی‌که علی7 بر مسند خلافت قرار گرفته بود و امت با او بیعت کردند و او را وادار کردند یا الله بیا به

میدان، چون ولی و وصی پیغمبر را باید مردم اقامه کنند مردم زیر بارش بروند مردم زیر بالش را بگیرند و الا برش واجب نیست. تو خانه باید بنشیند. زمام‌داری وقتی بر وصی پیغمبر واجب می‌شود که مردم زیر بالش را بگیرند. بعد از کشتن «ذوالنورین»، مردم عراق ریختند و با علی7 بیعت کردند. یا الله بیا میدان زمام کارها را به دست بگیر، گرفت. چهار سال و شش ماه و خرده‌ای هم دوره خلافت ظاهریش بود.

در همین زمان یک روزی شریعه کوفه طغیان کرد.

خدا به حق امیرالمومنین7 راه کربلا را به روی شیعیان جهان باز کند.

خدا به حق امیرالمومنین8 همه شما مردها و زن‌ها و داخل مسجد و خارج مسجد و همه و همه، هرکس صدای مرا می‌شنود و آمین می‌گوید خدا به حق امیرالمومنین7 او را به زیارت علی7 و پسرش امام حسین7 و فرزندش موسی بن جعفر7 و حضرت عسکری7 مشرف بفرماید.

کربلا که می‌روید به نجف می‌رسید، بعد به شریعه کوفه می‌روید، این‌جا مسجد کوفه است. سابق کوفه شهر بزرگی بوده است، پایتخت امیرالمومنین7 است. یک نهر بزرگی بنام نهر فرات است. در عراق دو تا نهر بزرگ است، یکی دجله و یکی فرات، عراق را هم که «بین النهرین» می‌گویند چون بین این دو تا نهر است. نهر بزرگی است. از این رود کارون ما بزرگ‌تر است، این‌طور یاد کرد، آب بالا آمد موج می‌زد. توی باغ‌های دو طرف می‌ریخت، مردم کوفه ترسیدند که اگر یک خورده دیگر طغیانش بیشتر شود، علاوه بر این‌که باغ‌ها را غرق می‌کند شهر کوفه را غرق می‌کند همه می‌میرند. مثل ده پانزده سال قبل دجله طغیان کرده بود مردم بغداد ترسشان برداشته بود اگر یک خورده طغیان دجله بغداد بیشتر می‌شد بغداد زیر آب می‌رفت. نهر فرات طغیان کرد مردم ترسیدند. رفتند در خانه امیرالمومنین علی7 یا اباالحسن یا امیرالمومنین به دادمان برس؟ چی شده است؟ چه خبر است؟ گفتند: نهر فرات طغیان کرده است و عن قریب است که شهر و باغات را همه را غرق می‌کند.

البته من این‌جا حرف خیلی دارم. می‌دانم جوان‌ها ممکن است سوالاتی داشته باشند. اگر بیایند تمام آن حرف‌هایی که در ذهن است را جواب می‌دهم که این‌ها قدرت دارند اما به اذن خدا کار می‌کنند و در جایش کار می‌کنند.

فرمود: همین؟ بله. خیلی خوب، بابا حسن بابا حسین ؟؟؟40:30 . امام حسن7 و امام حسین7 را حرکت داد یک چوب دستی عصای ؟؟؟40:35 مال پیغمبر9 بود، که این به دست امیرالمومنین7

رسیده بود. زره پیغمبر9 و شمشیر پیغمبر9 و بعضی مختصات پیغمبر9، این‌ها به علی بن ابیطالب7 رسیده بود. یک نزاعی هم با عباس عموی پیغمبر داشتند. در آن نزاع علی بن ابیطالب7 حاکم شد و عباس محکوم شد، این‌ها رسید به امیرالمومنین7 او عصای دستی پیغمبر را برداشت گفت برویم. حسنین3 دنبال سر بابا، اهالی کوفه دنبال سر امیرالمومنین7، آمد تا کنار نهر فرات، مردم متحیر هستند که علی7 می‌خواهد چه کار کند! می‌خواهد بگوید کانال بزنید، بزنید می‌خواهد بگوید کیسه‌های شن بیاورید. چه کار می‌خواهد بکند؟ دیدن آمد لب نهر ایستاد به نهر یک نگاهی کرد، این چوب را بالا برد به آب زد، گفت: پایین بنشین، مثل یک بچه‌ای فضولی بکند بخواهد بالای منبر بپرد، بگوید: بنشین بچه، بنشین پایین. تا به آب گفت بنشین پایین، نهر به این بزرگی، در حدود ششصد هفتصد متر پهنای این نهر است، آبش را هم خدا می‌داند چه قدر است. بیست، بیست و پنج متر بعضی جاهایش است، این نهر به این بزرگی، که ششصد متر تقریبا عرضش است پهنایش است، یک چوب زد گفت: بنشین پایین، دیدن یک بقل؟؟؟42:20 آمد پایین، دو مرتبه چوب را بلند کرد خم شد، به آب زد، بنشین پایین، یک بقل دیگر پایین نشست. آقایان دیدند، بنا بر یک نقل، آقایان دیدند اگر چوب سوم را بزند آب آن‌قدر پایین می‌رود که باغ‌ها از آب می‌افتد، نهال‌ها می‌خشکد، گفتند: یا علی بس است.

این ولایت خدایی، که البته شرح زیاد دارد ان‌شاءالله برایتان خواهم گفت. این ولایت الهی است که از مولای ما علی7 بروز کرده است.

این نمونه این است که این ولی الله است. آن وقت ما وقتی‌که می‌گوییم که «اشهد ان علیا ولی الله» چون نشانه ولایت را در علی دیده‌ایم. برای ما به سندهای معتبر نقل کرده‌اند، نه یکی، نه دو تا، نه ده تا، نه صد تا، نه ده تا، نه صد تا، نه هزار تا، یکی از ؟؟؟ 43:35 در مدینه زلزله شد. این قدرت علی7 بر آب، آب زبان می‌فهمد؟ بله، نه زبان من و تو را، ما زبان‌مان زبان حیوانی است زبان انسانی و زبان ولایتی پیدا کن این‌ها همه زبان‌شناس هستند، حرف شنو هستند، این‌ها همه، این در و دیوار بهتر از من و تو، علی7 و پیغمبر9 را می‌شناسد. حالا این هم یکی حرفی است. (يُسَبِّحُ لِله ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْض) [13] ، خوب، در دوران خلافت خلیفه دوم، جناب «فاروق»، یک زلزله‌ای در مدینه شد، که همه را به هم ریخته بود، این دیوارهای حصار مدینه جلو می‌آمد و عقب می‌رفت و جلو می‌آمد، یک هفت، هشت، ده، سی، چهل، خانه را روی هم خوابانده بود. مردم مدینه ترسیدند، ترسشان برداشت. همه می‌ترسیم الان اگر خدایی نکرده یک زلزله‌ای بشود، نه بنده

اینجا می‌مانم نه شما. همه فرار می‌کنیم. زلزله است شوخیش نمی‌آید. همه‌تان از خانه‌ها بیرون می‌آیید.

چه کار کنیم؟ چه کار کنیم؟ گفتند در خانه «خلیفه المسلمین» برویم، در خانه ایشان آمدند، در خانه فاروق ظاهرا، یا دوران خلافت «ابوبکر» بود، یا امیرالمومنین7، این‌طوری است خود آن بزرگوارها وحشتشان برداشته بود. خود این بزرگوارها گفتند: بروید پیش ابوالحسن، ابوالحسن یعنی علی7، آقای ما، جایش که می‌شد همه پیش او می‌رفتند. گفتند: بروید پیش ابوالحسن7، پیش امیرالمومنین علی7 آمدند، گفتند که زلزله این‌طوری است. عن قریب مدینه پیغمبر منهدم خواهد شد. یک فکری بکن.

در روایات نقل شده است حضرت امیرالمومنین7 با یک خون‌سردی به قول فکلی‌ها با یک متانت و آرامشی که هیچ تزلزلی و اضطرابی، ابدا ابدا «کان لم یکن شیئا مذکورا» گَانّ هیچی نشده است، فرمود: خیلی خوب بروید، راه بیافتید. علی7 و پیشوایان جلو، ملت هم عقب، کجا می‌رود حالا معلوم نیست. امیرالمومنین7 آمد بالای یک طلعه‌ای، یک بلندی، آن‌جا ایستاد. در روایت دارد یک چیزهایی گفت، یک مرتبه دیدن به زمین نشست، دستش را به زمین زد، گفت «ما لک اسکنی» [14] زمین چت می‌شود؟ آرام بگیر. ترجمه‌ای که من می‌کنم ترجمه عین عبارت عربی است «ما لک اسکنی» مثل این‌که یک بچه فضولی کند.

الحمد لله بچه‌های بیرجند بدون تعارف خیلی مودب هستند ماشاءالله الرحمان من در شهرهای دیگر یک قدری مضطرب می‌شوم چون بچه‌های دیگر راه بدهند بیایند پای منبر تا حرف‌ها به گوششان برسد، فضولی می‌کنند، بلند می‌شوند، می‌نشینند، خنده می‌کنند، حرف می‌زنند، گاهی شده به بعضی بچه‌ها گفتم بنشین، نشستند. این‌جا الحمدلله این حرف‌ها نیست.

مثل بچه‌ای که فضولی می‌کند شما می‌گویید چت می‌شود یک تشر بزنی او بنشیند. حضرت فرمودند: «ما لک اسکنی» زمین چت می‌شود؟ آرام بگیر. مشتشان را هم به زمین زدند، در روایت دارد به محض این‌که مشت را زد و این کلمه را گفت، زمین مثل بچه نُقل آرام گرفت همان زمینی که مانند ؟؟؟ 48 متزلزل بود. همان زمینی که مانند آب دریا موج می‌زد. چنان آرام شد. بعد تعجب کردند. حضرت فرمود: تعجب نکنید من هستم آن انسانی که خدا در قرآن گفته است: (اِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها) [15] ، آن انسانی که به زمین می‌گوید «ما لک» چت می‌شود؟ خدا در قرآن می‌گوید: (وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها) آن انسان من هستم.

توجه می‌کنید. زمین در فرمان من است. تعجب نکنید آن وقت علی7 با زمین بنا کرد حرف زدن و زمین با علی7، فرمود من هستم آن انسانی که خدا در قرآن گفته (یومئذ تحدث اخبارها بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها) [16] مگر زمین هم حرف می‌زند؟ بله. حرف‌هایش چطور است؟ آن جور ما نیست؟

نطق آب و نطق خاک و نطق گل   هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی کو منکر حنانه است   او ز راه انبیا بیگانه است

یک تکه چوبی بود. توی دیوار گذاشته بودند مال درخت خرما بود. پیغمبر9، اولی که آمد مدینه ایستاده صحبت می‌کرد، نماز جماعتش را می‌خواند بعد می‌ایستاد و تکیه به آن چوب می‌داد، بنا به موعظه کردن می‌کرد. جمعیت زیاد شد. گفتند: یا رسول الله صدای شما نمی‌رسد همه شکل شما را نمی‌بینیم. یک منبری بسازید. خیلی خوب، یک استاد نجاری آمد یک منبری ساخت چند پله، گذاشتن تو مسجد، امروز بنا شد پیغمبر9 بعد از نماز بالای منبر برود، که او جمعیت را ببیند. چون وقتی‌که گوینده جمعیت را دید به شوق حرف زدن می‌آید و به علاوه جمعیت از ترس گوینده نمی‌خوابد و اگر جمعیت منبری را دیدند، گوش‌هایشان باز است خوب حرف‌ها را یاد می‌گیرند.

پیغمبر بالای منبر رفت. تا رفت بالای منبر از آن چوب یک نعره‌ای بلند شد که همه اهل مسجد منقلب شدند. چوب دارد نعره می‌زند. پیغمبر پایین آمد، رفت پیش چوب با همان منطق خودش، البته آن منطق ما نیست. او مثل ما زبانی که مثل ما حرف بزنیم آن هم پا شود این طوری نیست. او صدای خاص دیگری است، منطق دیگری است، با همان منطق به او گفت: چوب چرا داد می‌زنی؟ گفت: مگر من چه کار کردم یا رسول الله که از من جدا شدی.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی   مگر این که پادشاهی و تو احتشام داری

یا رسول الله مگر از من چه بدی دیدی؟ هنوز به من تکیه نکردی چرا جدا شدی؟ من از فراق تو دارم داد می‌زنم. پیغمبر9 به همان زبان خودش به او فرمودند: آرام بگیر، از تو بدی ندیدم، مردم صدای من را نمی‌شنیدند روی من را نمی‌دیدند، منبری درست کردیم که مردم بشنوند، کلمات خدا را ببینند. از تو بدی ندیدیم آرام بگیر. گفت محال آقا. پیغمبر9 فرمودند: تو را درخت سبزت می‌کنم چندین سال عمر کنی میوه بدهی، تازه بعدش من می‌میرم و خشک می‌شوم. پیغمبر9 بالاخره قول دادند که من تو را در بهشت درختی خواهم کرد در مقابل منزل خودم. آن وقت آرام گرفت.

این‌ها شعور دارند تمام (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُم) [17] این منبر می‌فهمد من چی‌چی دارم می‌گویم. این زمین می‌فهمد که تو چه می‌کنی. لذا دارد اگر کسی روی

زمین عبادت کند زمین به زبان خودش می‌گوید: آفرین بر تو بندگی خدا کردی و اگر نظام این عالم اجازه می‌داد الان من به تو پاداش می‌دادم. صبر کن وقتی‌که آمدی تو بقل خودم پاداش تو را می‌دهم. وقتی‌که بمیرد زمین پاداش بندگیش را می‌دهد و آنی هم که معصیت می‌کند زمین خودش را در هم می‌کشد به منطق خودش می‌گوید آهای فلان فلان شده تو روی من معصیت کردی مخالفت خدا کردی، پدرت را دستت می‌دهم، الان مقتضی نیست من بگیرمت، نظام عالم به هم می‌خورد وقتی در شکم من آمدی، من می‌دانم چه کار کنم. در روایت دارد وقتی‌که می‌برندش دفنش می‌کنند آن چنان فشارش می‌دهد که مغز سرش از ناخن پایش بیرون می‌آید. پس این‌ها هم عبادت را و هم معصیت را می‌فهمند.

مومن که می‌میرد زمین در فراق او گریه می‌کند، آسمان در فراق او گریه می‌کند. التفات فرمودید یا نه! کافر و منافق که می‌میرد. قرآن می‌گوید: (فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرینَ) [18]

خلاصه کلام بعد از پیغمبر9، ما جستجو می‌کنیم، هر جا که یک چراغی را دورش دیدیم جمع می‌شویم مثل پروانه، هر جا یک درخت میوه داری را دورش دیدیم به انتظار میوه آن می‌نشینیم، هرجا ما یک سفره چرب و نرمی را دیدیم ما دور آن سفره می‌رویم می‌نشینیم. آقا بعد از پیغمبر9 آن چراغ روشن کیست؟ و کجا است؟ آنی که مظهر اوصاف ولایت پیغمبر9 است آنی که مظهر قدرت خدا است کجا است؟ ما علی9 را جلو می آوریم، هی نشان می‌دهیم.

یک روزی به آغول رفتم که دهی در کنار آغول بود. آغول یک محلی است یک درخت کهنه بی‌برگ شاخ‌هایش ریخته است تقریبا درختی که کهنه شده و از بین رفته آن‌جا بود. اصحابی هم خدمت امیرالمومنین7 بودند این‌ها مثل بنده شکمو بودند دلشان می‌خواهد یک چیزی بخورند دهانشان تازه بشود حضرت علی7 یک دستی به همین درختی که یک تکه چوب بیشتر نیست زدند. یک دستی دست زدند همان و بی‌درنگ درخت سبز شد برگ پیدا کرد. معلوم بود درخت گلابی است. گلابی‌هایش هم مثل گلابی‌های اصفهان و گلابی‌های نطنز، خدا نصیب شما اول افطار بفرماید گلابی‌ها آویزان شد.

خیلی‌ها آمین گفتند.

بخورید «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع کردن به خوردند این قدر خوردند که سیر شدند. این نه سحر است و نه جادو است. شکم سیر شدند گلو تر و تازه شدند. دهان مزه گلابی را چشیدند. این‌ها

که سحر نیست که خوردن و سیر شدند. شب هم آن‌جا ماندند صبح هم که خواستند بروند دیدن درخت سبز است پر از گلابی است این ولایت ولی خدا بعد از پیغمبر9، علی7 ما است باز هم بگویم هزار تا!

یک روزی امیرالمومنین7 آمد به خانه فاطمه زهرا3 فرمود: یک پارچه‌ای را بده برویم گرو بگذاریم یک خورده جویی، گندمی، چیزی از جایی قرض کنیم برای خوردن بیاوریم.

جواب یک اشکالتان را الان داده باشم. حضرت زهرا3 تکه پارچه‌ای در خانه بود؟؟؟ 57:30 عبارت است از آن پارچه ندوخته‌ای که برای شلوار و این‌طور چیزها تهیه کرده باشد. این تکه پارچه را داد به امیرالمومنین7 و عرض کرد: همین تکه پارچه در خانه است. هیچی تو خانه علی7 نبود. نه یک دینار پول، نه یک درهم پول، نه نقره بود، نه طلا بود، هیچی هیچی، اسکناس آن زمان‌ها نبود. امیرالمومنین7 پارچه را آورد در دکان یک یهودی یا اخا ؟؟؟58 یهود، آی برادر یهودی، بله، داری یک قدری خوراکی به ما بدهی این را گرو بگیری.

چون یهودی‌ها از همان اول قرص کار بودند. التفات فرمودید یا نه! یک گرویی باید داشته باشند. نگاه کرد گفت: بله یک مقداری جو داریم چیز دیگری نداریم. فرمود بده، پارچه را به یهودی داد، یک ساق، دو ساق، چقدر، ده سیر، نیم من، سی سیر، یک چهارک، حالا معلوم نیست یک قدری جو گرفت و رفت. خوب گوش بدهید. همچین که چهار قدم رفت یهودی صدا زد گفت: یا ابا الحسن بیا بیا، حضرت تشریف آوردند. گفت: حالا ما جو را به شما دادیم این هم گرو، البته بعد بیاوری تا پولش را می‌دهی گرویی را می‌گیری جای تردید نیست. من یک سوال از تو دارم. یک مطلب می‌خواهم به تو بگویم. فرمودند: بگو. گفت: نگاه کن، پسر عموی تو، پیغمبر9 مدعی بود که سلطان دین و دنیا است. مدعی بود که زمین و آسمان در تحت تصرف و قدرت او است. مدعی بود که هرچه بخواهد برای او فراهم است. اگر این ادعاها درست بوده است، نکته حساسی است این‌جا است، چرا برای شما یک چندر غازی تهیه نکرد تا بعد به این روزگار بیافتی؟ دختر او در خانه تو است نوه‌های او در خانه تو هستند، اگر راستی راستی همان‌طوری بود که او می‌گفت، دنیا و آخرت در قبضه قدرت او بود، او اگر می‌خواهد زمین را آسمان کند، آسمان را زمین کند، چطور شد برای شما یک لقمه نانی درست نکرد که دخترش و نوه‌هاش و دامادش به این فلاکت بیافتید که یک تکه‌ای را بیاورید تا نیم من جو از من بگیری؟ این به رگ گردن امیرالمومنین7 خورد.

فرمودند: یهودی تو خیال می کنی پیغمبر9 که هیچی، ما خودمان نمی‌توانیم، من اگر بخواهم این دیوار را طلا کنم دیوار را طلا می‌کنم ولی باید به اذن خدا باشد. (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ الله) [19] در موقعی باشد که خدا اجازه به ما بدهد. ما بی‌اذن خدا و اجازه خدا قدرت نمایی نمی‌کنیم. اگر بخواهم این دیوار را طلا می‌کنم. تا خود امیرالمومنین7 و یهودی نگاه کردند دیدند دیوار طلا شده است. اصلا از آن بالا تا پایین طلا شده است. یهودی چشم‌هایش لنگه لنگه شد. چون یهودی‌ها در مقابل پول نمی‌دانید ماده می‌شوند چطور ماده، چنان یهودی‌ها می‌خرابند، در مقابل یک اسکناس ده تومانی چنان اعصاب‌شان خدر و متخدر می‌شود، التفات فرمودید یا نه! یک دیوار طلا شده، یهودی هاج و واج شده است. حضرت رو کردند به دیوار فرمودند: نگفتم طلا شو، گفتم اگر بخواهم، بگویم، طلا می‌شوی. به حالت اولیه برگرد. ؟؟؟ 1:01:50 فرمودند: بگو شهادتین بگو، گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله9».

نقطه ام الکتاب و شرح قرآن مبین نکته حسن و ماب و شاه دنیا ماه دین

سرور و سالار دین، بهر و سخا حبل المتین پیشوای انبیاء و رهنمای مرسلین

همین نکته را ان‌شاءالله یک منبر، دو منبر، حالا یا شب، یا روز در آن‌جا، مفصل خواهم گفت. پیشوای انبیاء است. انبیاء همه زیر دستش هستند. موسی7 و عیسی7 همه زیر دستش هستند.

خاتم انگشت جان را نام او نقش نگین سرور و سالار دین، بحر و سخاء حبل المتین

کاشف الاسرار قطب الدین امیرالمومنین7

بالاترین قدرت ولایتی علی7 را بگویم. وقت ما گذشت. تایم ما تمام شد. یک قدری هم باید قرآن به سر بگیریم و دعا بخوانیم. دنباله فردا شب یا پس فردا شب ان‌شاء الله.

بالاترین قدرت ولایتی علی7 این تکه است که می‌گویم و او این است که با داشتن این قدرت‌ها علی7 به اذن خدای متعال همه مشقت‌ها را متحمل شد. یک وقت آدم نمی‌تواند کاری را بکند، در سختی است، یک وقت می‌تواند، برای فرمان‌برداری مولا، سختی را به خود متحمل می‌شود و اعمال قدرت نمی‌کند. یک وقت یک کسی نادار است، این بواسطه ناداریش به مراکز فحشا و منکر نمی‌رود، اعمال زشت نمی‌کند، پول ندارد شراب بخورد، خانه نشستن بی‌بی است از بی‌چادری است. این شراب نمی‌خورد چون پول ندارد، این زنا نمی‌کند چون پول ندارد، یک وقت نه، پول دارد. جوان است یا پیرمرد است، از کار افتاده است، یک وقت است جوان است پول هم دارد، وسایل عیش برایش فراهم است، چون خدا گفته نکن، نمی‌کند. این خیلی است.

علی7 قدرت دارد. خدا شاهد است اگر بخواهم قدرت‌های ولایتی علی7 را بگویم از همین امشب تا فردا شب یعنی 24 ساعت اگر بگویم تمام نمی‌شود با این‌که آن‌چه که من می‌دانم نسبت به آن‌چه که بوده است هیچی است. صفر است. آن وقت این قادر مقتدر توانا، این «ولی الله الاعظم» چون خدا به او فرمان داده است، قدرتش را اعمال نمی‌کند. مطیع خدا است. دست‌هایش را روی هم می‌گذارد. در خانه‌اش می‌نشیند. همین‌که با یک اشاره به دیوار اشاره کند، دیوار طلا می‌شود.

یک نکته بگویم زود رد شوم. یک روز دیگر، یکی از یارانش را دید، یک منافقی، این‌جایش را یقه‌اش را گرفته که یا الله پولم را بده. معلوم شد این مرد شیعه علی بن ابیطالب7 رفته قرض کرده از یک نفری که از منافقین است، حالا او چسبیده که یا الله بیا طلب مرا بده. این هم ندارد. این همین‌طوری سرش را پایین انداخته که یا الله پولم را بده، این هم هیچی نمی‌تواند بگوید، خوب دستش تهی است.

این‌جا به رگ حضرت خورد و اذن خدا رسید. حضرت آقا رفت جلو گفت: چی شده است؟ طلب دارد و من ندارم بدهم. حضرت دست کردن یک مشت از خاک‌ها و سنگ‌ها و ریگ‌های تو کوچه را گرفتند و گفتند: بگیر. دید تمامش طلا شده است. طلای کانی معدنی، گفت: بگیر تا قرضت را بدهم. یک مقدار از طلاها را به عنوان قرضش پول کرد، داد به قرضش، باقی را پول کرد تو جیبش ریخت.

این علی7 که این‌طور است یک وقت می‌دیدم زرهش را آورده در بازار دارد می‌فروشد، شمشیرش را آورده در بازار می‌فروشد. کیست که این شمشیر را از من بخرد؟ این شمشیری است که با آن غم‌ها از دل پیغمبر7 دور کرده‌ام، این شمشیری است که با اآن خدمت‌ها به دین و آئین کرده‌ام. امشب نان به خانه‌اش علی بن ابیطالب7 ندارد، شمشیرش را می‌فروشد و پول می‌کند و می‌رود و نان تهیه می‌کند. آن هم که همه نان‌هایش را خودش نمی‌خورد. حالا می‌گویم ان‌شاءالله در این سه چهار شبانه روز می‌گویم. تا پول دستش می‌آید یک لقمه نان برای امام حسن7 و امام حسین7 و فاطمه زهرا3 می‌آورد باقی را می‌بینند پشتش می‌کند در خانه این یتیم می‌برد، در خانه آن بیوه زن می‌برد، در خانه آن فقیر می‌برد.

جانم قربانت یا علی یا علی، این‌قدر به بچه یتیم‌ها امیرالمومنین7 علاقه داشت، این بچه‌های یتیم را می‌آورد در دامنش می‌نشاند، با انگشت مبارکش عسل به دهان آن‌ها می‌کرد، گاهی جوز و خرما، گاهی آرد و جوز و خرما، گاهی هم نان و جوز و خرما تهیه می‌کرد، می‌رفت در خانه بیوه زنان،

در خانه یتیمان، این‌ها را روی دامانش می‌نشاند، به آن‌ها مهر و محبت و احسان و ملاطفت می‌کرد. خوراک به ایشان می‌خورانید.

در روایت دارد بعضی از اصحاب می‌گویند: ما از خدا تمنا می‌کردیم ای کاش ما هم یتیم می‌بودیم تا این‌طور مورد مهر علی7 می‌شدیم.

قربانت بروم یا امیرالمومنین، یکی دو کلمه از حالاتش بگویم، باقی را شب‌های آینده و روزهای آینده به عرضتان می‌رسانم.

قربانت بروم یا امیرالمومنین، چطور رفتاری می‌کرد، با خانواده‌اش، با غلامانش مثل قنبر. یک روزی قنبر را آورد در بازار، نه خودش پیراهن دارد نه قنبر. دو تا پیراهن خرید، یکی به سه درهم سه ؟؟؟1:12:15 یکی به دو درهم، پیراهن سه درهمی را به غلامش قنبر داد، پیراهن دو درهمی را خودش پوشید. قنبر عرض کرد: آقاجان من، این پیراهن بهتر است، شما آقایی، این را بپوش، این پیراهن دو درهمی برای من خوب است. فرمودند: نه تو جوان هستی تو باید بهتر لذت ببری. خلاصه‌اش من از پیغمبر7 شنیدم که فرمودند: به پیروانتان اطعام کنید از آن‌چه خود شما می‌خورید، بپوشانید از آن‌چه خود شما می‌پوشید. قنبر، تو این پیراهن بهتر را بپوش، آن وقت پیراهن دو درهمی را تنش کرد، آستینش بلند بود، آستین را پاره کرد. فرمود: این بلندی آستین، این زیادی آستین، اسراف است. این را برای بچه‌های یتیم، برای فقرای بی‌کس، کلاهش کنید. یاروی لباس فروش صدا زد: آقا این را پارش نکن، بده من درستش کنم، مقراض کنم، بعد این‌جایش را بدوزم تا شیک بشود و قشنگ بشود. فرمودند: دنیا سهل‌تر است از این مطلب، این پیراهن چه این‌جای شیک شده باشد یا نه پاره می‌شود دنیا برای آرایش دادن قابلیت ندارد. این زندگی علی7 بود. بالاترین قدرت ولایتی علی7 این است. با آن تسلطی که بر ملک و ملکوت دارد این چنین زندگی کند.

امیرالمومنین7 امشب به خانه ام‌کلثوم مهمان است.

بچه‌های علی7 پسرهای علی7، آهای دخترهای علی7 که صدای مرا می‌شنوید. امشب پدرمان امیرالمومنین7 به خانه دخترش ام‌کلثوم مهمان است. این ماه مبارک یک شب به خانه حسن7 می‌رفت. یک افطار به خانه حسین7 می‌رفت. یک افطار به خانه ابن عباس می‌رفت. یک افطار به خانه دخترانش، امشب نوبت ام‌کلثوم است. دختر خیلی خوشحال است امشب بابام افطار به خانه من

می‌آید. عصری زحمت کشیده است، آب را خمیر کرده است، خمیر را ؟؟؟ 1:15:50 کرده است، با تنور، تو خانه نان تازه برای پدر پخته است. بابام می‌آید نان تازه برای پدر حاضر کنم.

قربان این اشک‌های با محبت شما که از چشم‌هایتان جاری شده است. هرکس علاقه به علی7 دارد امشب حالش منقلب است، چشمانش اشک آلود است، خیلی از بچه‌ها را می‌بینم اشک می‌ریزند، این‌ها علاقه‌شان به علی7 منقلبشان کرده است.

سفره را پهن کرده است، دختر عزیزش نان‌ها را گذارده است، یک مقداری نمک آورده است، بابا بیاید و افطار کند، یک کاسه شیر برای بابا تهیه کرده است. سر سفره نهاده است. نمازش را امیرالمومنین7 خواند، نمازش را خواند، روانه به خانه دخترش شد، وارد خانه شد، دختر مثل پروانه دور بابا می‌چرخد. بابا قدم رنجه کردی، خیر مقدم «اهلا و سهلا» سر سفره نشست، تا نگاه کرد به سفره فرمود: بابا من دختری را سراغ ندارم که با پدرش این اندازه دشمنی کند. یک مرتبه تکان خورد. بابا، دختر قربانت برود مگر چه کار کردم پدرم؟ فرمود باباجان، تو کی دیده‌ای که سر یک سفره، پدرت دو خورشت داشته باشد. این‌جا دو خورشت برای پدرت گذارده‌ای یکی نمک و یکی شیر. بابا یکی از این دو را بردار چند لقمه نان و نمک افطار کرد.

به به خوشا بر احوالتان.

مثل این‌که خدا می‌خواهد امشب حاجات شما را برآورد. مثل این‌که خدا می‌خواهد امشب به دردهای شما رسیدگی کند. هنوز من مصیبت نخوانده‌ام، چشم‌های شما گریان است، سینه‌های شما نالان است، خوشا بر احوالتان،

دو لقمه یا سه لقمه غذا خورد، از جا بلند شد، شروع به نماز خواندن کرد.

چه شب است یا رب امشب   که زپی سحر ندارد

گاهی هم بیرون می‌آمد. یک نگاهی به ستاره‌ها ؟؟؟1:19:50 «هذه اللیله» همان شب است امشب که پیغمبر9 به من خبر داده است.

حالا که این کلمه را می‌گویم، همه بلند بنالید.

یعنی همان شبی است که ریشم را از خون سرم خضاب خواهند کرد.

ام‌کلثوم بی‌طاقت شد، بابا، دخترم، قربانت بروم، چرا نمی‌خوابی؟ بابا چرا این‌قدر می‌روی با آسمان نگاه می‌کنی؟ دختر من، عزیز من، چند شب پیش جدت پیغمبر9 را به خواب دیدم. به پیغمبر9

شکایت کردم گفتم: یا رسول الله بعد از تو به من ظلم کردند، بعد از تو امت با من کجی کردند، مرا به رنج انداختند. فرمود: یا علی، غصه نخور، عن قریب نزد ما می‌آیی. بابا دیگر عمر من نزدیک به تمام شدن است. کلمات آن قدر در ام‌کلثوم اثر کرده است. بابا خبر از مرگش می‌دهد.

ای وای، نزدیک اذان شد امیرالمومنین7 خودش را مجهز و محیا کرد برای آمدن. ام‌کلثوم چسبید بابا امشب مسجد نرو .

عرض مرا شنیدید دختران امیرالمومنین7 بلند بنالید.

بابا بفرست ابن عمیره به نماز برود، نور چشمان پدر، از قضای خدا نمی‌توان فرار کرد. باید خودم بروم. آمد از خانه بیرون بیاید، چند تا مرغابی بود برای ام‌کلثوم آورده بودند. همچین که علی7 توی حیاط آمد یک مرتبه مرغابی‌ها دور علی7 ریختند همه بنا کردند صیحه زدند.

مجلس به برکت امیرالمومنین7 حال پیدا کرده است.

امیرالمومنین7 آن‌ها را دور کرد فرمود: ؟؟؟ 1:23:30 تتبعها ؟؟؟ این حیوان‌ها همه صیحه می‌کشند. اما خبر ندارند یک ساعت دیگر از این خانه ناله و نوحه بلند می‌شود.

بابا جان این حیوان‌ها را پذیرایی کن، آب و دانه به آن‌ها بده. دل ام‌کلثوم هی تکان می‌خورد، یکی بعد از دیگر تطیرات جلو می‌آید، آمد دم در تا خواست در را باز کند قلابه در کمربند علی7 را گرفت باز کرد، کمربند به زمین افتاد، خم شد کمر بند را برداشت یک کلمه گفت دل ام کلثوم را آتش زد.

بگویم دل همه شما آتش بگیرد و ناله وا علیاه شما بلند شود.

دست برد کمربند را به کمر بست. صدا زد علی کمرت را برای مرگ ببند، «اشدد حیاتی ؟؟؟1:25 الموت»

دیگر می‌خواهم دعایتان کنم. هر چشمی که خدایی نکرده اگر هنوز خشک مانده است دلم می‌خواهد آن چشم به گریه بیاید و دل‌ها بسوزد.

دختر مضطرب است. بابا از سر شب خبر مرگ داده و حالا رفته است، نمی‌دانم چه کار کنم. یک مرتبه یک صدایی به گوش ام‌کلثوم رسید. این صدا بی‌بی را مثل سپند روی آتش، بلند کرد انداخت به در خانه امام حسن7 و امام حسین7، برادرها نشسته‌اید یک صدایی به گوش من رسیده است.

من بگویم و همه بلند بلند بنالند. همه داد وا علیاه بکشند.

صدا چه بود؟ یک وقت شنید یکی صدا می زند علی7 را کشتند. «وا علیاه الا قد قتل امیرالمومنین»

شب نوزده ماه صیام، احیا اول، مقدرات سال در امشب تقدیر اول می‌شود. این هم یک مبحثی است که ان‌شاءالله یک مقداری برایتان خواهم گفت. برای این‌که مقدراتتان برای سال آینده‌تان ان‌شاءالله به خیر باشد و به سعادت و عزت باشد از همین امشب بندگی خودتان را به خدا و پناهندگیتان را به کلام خدا ابراز و اظهار بدارید. ان‌شاءالله در پناه قرآن مبین و کلام و تجلی حضرت رب‌العالمین، مورد لطف خدا در آینده‌تان، در این سال آینده از جمیع جهات خواهید شد.

ما آقا گناه خیلی کرده‌ایم، معصیت و نافرمانی خیلی کرده‌ایم. کیست آن کسی‌که معصیت نکرده باشد؟

خدایا همه معترف به معصیت‌ها و نافرمانی‌هایمان هستیم. ولی این‌که به آقایی تو، به کرم تو، به عفو و بخشش تو معتقدیم.

آقایان یک کلمه بگویم که مهیاتر شوید. خدا یکی از اسم‌هایش «سید السادات» است یعنی آقای آقاها، یکی از نشانه‌های آقایی، این است که آقا از نافرمانی نوکرش گذشت می‌کند از خطای کوچکتر گذشت می‌کند، می‌گویند آقا است گذشت دارد، خدا آقای آقا است.

خدایا ما همه معترف هستیم که بد هستیم، معصیت کاری هستیم، نافرمانی تو را کرده‌ایم، ولی توی خانه تو آمده‌ایم، روی فرش تو آمده‌ایم. ای آقای آقاها، در این شب اول احیا ماه صیام، یک مشت گدای شرمنده در خانه تو، روی فرش تو به پناه قرآن تو می‌رویم.

به حق این قرآن عظیم قلم عفو بر جرای اعمال گذشته ما بکش.

به حق این قرآن عظیم از بدی‌های گذشته ما در گذر.

به حق این قرآن عظیم، نظر لطف و رحمتت را تا پایان عمر شامل حال همه ما بفرما.

به حق این قرآن عظیم توفیق عمل به قرآن و جلب رضایت خودت را به ما عطا بفرما.

قرآن‌ها را بیرون بیاورید. این کلام خدا است، این جلوه حق تعالی است، این مایه اطمینان و سکونت قلب خاتم الانبیاء9 است. این مایه اعتقاد و اتکا امام زمان7 ما است.

ما می‌خواهیم به خدا بگوییم، خدا ما مسلمان هستیم، ما پیرو این قرآن هستیم، ما این قرآن را ؟؟؟ 1:31 پیغمبر و امامان ما امشب به هر دو قرآن متوسل شدیم، یک قرآن بالای سر ما است، یک قرآن جلوی روی ما است.

به حق این دو قرآن امشب دست گدایی ما را تهی برنگردان.

همین‌طوری که قرآن‌ها بالای سرتان است، با سوز دل، با اشک و ناله، مبادا تنبلی کنی، مبادا مساحمه کنی، در خانه خدا را محکم بزنید، تا لبیک بگیرید، از این در مسجد با دامن پر فیض بروید.

ده مرتبه، ده مرتبه، مال هر شبتان است، امشب چهل مرتبه خدا را با ناله و سوز و گداز به حق این دو قرآن بخوانید.

«باسمک الاعظم الاعظم الاعظم بحق القرآن العظیم و بخاتم المرسلین9 و بفاطمه سیده نساءالعالمین3 و بالائمه الطیبین الطاهرین المعصومین:» چهل مرتبه بلند: «یا الله» ...

الهی به آیه آیه قرآن و به روح مطهر خاتم پیغمبران9 و ارواح ائمه بزرگان ما، همین ساعت امر ظهور صاحب الزمان7 را مقرر بفرما.

[1] . شوری: 28

[2] شوری : 28

[3] بقره : 257

[4] مائده : 55

[5] حج : 5

[6] یس : 68

[7] حج : 5

[8] آل عمران : 26

[9] مستدرک الوسال : ج 5 ص 76

[10] شوری : 28

[11] مائده : 55

[12] شوری : 28

[13] جمعه : 1

[14]

[15] زلزال :1-2-3

[16] زلزال : 4 -5

[17] اسرا : 44

[18] دخان : 29

[19] تکویر : 29